

# آینه پژوهش

سال سی و پنجم، شماره چهارم  
مهر و آبان ۱۴۰۳ ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب‌شناسی و  
اطلاع‌رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۰۸

۲۰۸

دوماهنامه  
آینه پژوهش

مهر و آبان ۱۴۰۳  
سال سی و پنجم، شماره چهارم

## Ayeneh-ye- Pazhoohesh

Vol.35, No.4 Oct - Nov 2024

A bi-monthly journal exclusively  
review & information dissemination

208

dedicated to book critique, book  
in the field of Islamic culture

«مُقْبِلِ آنِسْتِ كِه ...» (بازخوانی و تَصْحیحِ بیتی از مُفْرَدَاتِ سَعْدِی) |  
گیبون، محمد (ص) و اسلام | چاپ‌نوشت (۱۵) | پاره‌ای از یک تفسیر  
ناشناخته معتزلی، احتمالاً از سده چهارم یا پنجم هجری | میهمانان تازی  
گوی فرهنگستان ایران | اشعار تازه‌یاب از شاعران دوره قاجار با استناد به  
نشریات آن عصر (۱) | فارسیات | رباعیات منسوب به افراد خاندان جوینی  
در منابع کهن | ناهیدن (اقتراحی درباره یک واژه دشوار و ناآشنا در  
شاهنامه) | یادداشت‌های حاشیه‌متون فارسی و عربی (۲) | خراسانیات  
(۱) | نوشتگان (۹) | یادداشت‌های لغوی و ادبی (۱) | طومار (۷) | درنگی بر  
جدیدترین ترجمه انگلیسی کتاب شریف نهج البلاغه | حدود مفروض،  
حدود ممکن، حدود مقبول | آینه‌های شکسته (۵) | بررسی فهرست  
کتاب‌های فارسی چاپ سربی کتابخانه کنگره آمریکا | میرلوحی سبزواری  
و جعل دو کتاب انیس المؤمنین و کفایة البرایا | شرح و تصحیح کلیله و  
دمنه در بوتۀ نقد | **نکته، حاشیه، یادداشت**

**پیوست آینه پژوهش | کلام شاهانه / ملوک‌الکلام، کتابی چنددانشی از عصر میانی قاجار**

جویناچه‌نیش | رسول جعفریان |  
مجید حبیبی | مرتضی کریمی‌نیا |  
سیدمحمدحسین میرفتوحی |  
رفیقه قزاق‌نسا | احمد مهدوی  
دامغانی | علی رحیمه منوچهری |  
فرد | علی رحیمی واریانی |  
آینالوا | سیداحمدرضا قائم‌مقامی |  
امید حسینی‌نژاد | سجده  
اریا طیبی | سیدرضا |  
زانی | تهران | علی رادا |  
جوانساری | سیدعلی کاشفی  
طوقه‌ایلی | حیدر عیوضی |  
زاده | امیررضا میرزایی |  
انصاری | نیلوف بهرام‌زاده |  
کاظمی قرا | حبیب زانی |

پرتال  
دوماهنامه  
آینه پژوهش



Jap.isca.ac.ir

# خراسانیات (۱)

## برادر جان خراسان است اینجا...<sup>۱</sup>

دانشجوی دکتری دانشگاه تهران | امید حسینی نژاد

| ۲۹۳ - ۲۵۵ |

۲۵۵

آبینه پژوهش | ۲۰۸  
سال ۳۵ | شماره ۴  
مهر و آبان ۱۴۰۳

چکیده: در تاریخ پرفرازونشیب خراسان کم نیستند دانشمندانی که از این خطه سربرآوردند و تأثیر بسزایی در حیات علمی و فرهنگی ایران زمین ایجاد کردند. کم نیست نسخه‌های خطی و اسناد برجای مانده از این خطه که هنوز کاری درخور بر روی آنها انجام نشده و نیازمند معرفی شایسته است. از این شماره، بخشی با نام «خراسانیات» به دیگر بخش‌های این مجله افزوده شد که در آن به معرفی میراث خطی و اسنادی این خطه خواهیم پرداخت. حسن مطلع این بخش را به معرفی روزنامه «فکر آزاد» که در اوایل قرن ۱۴ خورشیدی با مدیریت احمد بهمنیار کرمانی از سال ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۳ خورشیدی منتشر می‌شد، اختصاص داده‌ایم. در این شماره چند قصیده، غزل و رباعی از احمد بهمنیار، ایرج جلال‌الممالک، میرزا عبدالحسین خان نصرت، حسن عمید و شیوا به همراه مقدمه‌ای کوتاه در اختیار خوانندگان عزیز قرار خواهد گرفت.

کلیدواژه‌ها: خراسان، نشریه فکر آزاد، احمد بهمنیار، حسن عمید، نسخ خطی، اسناد.

### Khurāsāniyāt (1)

Omid Hosseini-Nejad

**Abstract:** In the tumultuous history of Khorasan, many scholars emerged from this region and had a significant impact on the scientific and cultural life of Iran. Numerous manuscripts and documents from this region remain, many of which have yet to receive the attention they deserve and require proper introduction. Starting with this issue, we have added a section titled "Khurāsāniyāt" to the journal, which will focus on introducing the region's manuscript and documentary heritage. This section begins by introducing the newspaper *Fekr-e Azad*, which was published in the early 14th century AH (early 20th century) under the management of Ahmad Bahmaniyar Kermani, from 1301 to 1303 AH. In this issue, we present several poems—qasidas, ghazals, and rubais—by Ahmad Bahmaniyar, Iraj Jalal al-Mamlak, Mirza Abdul Hossein Khan Nasrat, Hassan Amid, and Shiwa, along with a brief introduction for our readers.

**Keywords:** Khorasan, *Fekr-e Azad* newspaper, Ahmad Bahmaniyar, Hassan Amid, manuscripts, documents.

۱. تیتراژ داشت، برگرفته از مصرعی از مثنوی «عارف‌نامه» ایرج جلال‌الممالک.



ایرج جلال الممالک وقتی در بهمن ۱۲۹۷ خورشیدی وارد مشهد شد؛ دورانی جدیدی برای زندگی ادبی و شعری او رقم خورد. مشهور است که ایرج زمانی ایرج شد که محضر بزرگی چون ادیب نیشابوری اول، میرزا عبدالجواد، را درک کرد و به قول رشید یاسمی دوران پختگی شعری ایرج همان پنج سال و چهارماه حضورش در این شهر بود.

در تاریخ پرفرازونشیب خراسان کم نیست دانشمندانی که از این خطه سربرآوردند و تاثیر بسزایی در حیات علمی و فرهنگی ایران زمین ایجاد کردند. از همان قرن‌های نخست اسلامی فرهیختگان بزرگی در توس، نیشابور، بیهق و دیگر مناطق خراسان محافل علمی داشتند و شیفتگان علم در جای جای تمدن اسلامی در این خطه حاضر می‌شدند و زانوی ادب در محضر این فرزندگان علم و فرهنگ می‌زدند.

کم نیست نسخه‌های خطی و اسناد برجای مانده از این خطه که هنوز کاری درخور بر روی آن‌ها انجام نشده و نیازمند معرفی شایسته است. از این شماره، بخشی با نام «خراسانیات» به دیگر بخش‌های این مجله افزوده شد که در آن به معرفی میراث خطی و اسنادی این خطه خواهیم پرداخت.

۲۵۷

آینه پژوهش | ۲۰۸  
سال ۳۵ | شماره ۴  
مهر و آبان ۱۴۰۳

حسن مطلع این بخش را به معرفی روزنامه «فکرآزاد» که در اوایل قرن ۱۴ خورشیدی که با مدیریت یکی از بزرگان علمی و ادبی ایران زمین منتشر می‌شد، اختصاص داده‌ایم. احمد دهقان کرمانی مشهور به بهمنیار صاحب امتیاز این روزنامه بود که در ۳ سال و اندی حضورش در مشهد آن را به زیور طبع آراسته می‌کرد. فرهیختگان به نامی اشعار خود را در اختیار این روزنامه قرار می‌دادند تا در شماره‌های مختلف آن منتشر شود و بخش قابل توجهی از این اشعار در کتاب‌ها و دیوان‌های شعری درج نشده است و شایسته است با استقصایی درخور، هرکدام از این اشعار معرفی و منتشر شود.

این تصمیم زمانی به ذهن این بنده خطور کرد که سخنرانی مرحوم بدیع الزمان فروزانفر، استاد برجسته خراسانی دانشگاه تهران را در مراسم بزرگداشت احمد بهمنیار خواندم. فروزانفر با اشاره به سال‌های آشنایی اش با او خاطره‌ای از سال‌های حضور بهمنیار در مشهد نقل و از اهتمام ویژه مرحوم میرزا عبدالجواد نیشابوری به او چنین گفت: «مرحوم استادم از کمالات نفسانی و حسن ذوق و لطف اصابت و وسعت اطلاع جناب آقای بهمنیار برای ضعیف مطالبی فرموده بودند و چون استاد مرحوم، کمتر کسی را قبول داشتند و حتی از متقدمین

ادباء عده معدودی را می‌ستودند تصدیق ایشان از مقام علمی و ادبی این استادگرامی برای شاگردان ایشان فوق‌العاده عجیب بود و غریب می‌نمود. در همان ایام بموجب ارشاد و هدایت آن استاد بنده قصیده‌ای را که بتازگی گفته بودم، وسیله آشنایی ساختم و در اداره روزنامه فکر آزاد به دیدار استاد عزیز، آقای بهمنیار، نائل آمدم و ایشان هم با مقدمه تشویق‌آمیزی آن قصیده را در روزنامه فکر آزاد منتشر ساخت.<sup>۱</sup> پس از مطالعه این خاطره بر آن شدم تا شعرهایی که در این روزنامه که بیش از ۱۰۰ سال از انتشار آن می‌گذرد را استقصا و برای انتشار در شماره‌های مختلف این بخش آماده کنم.

در این شماره چند قصیده، غزل و رباعی از احمد بهمنیار، ایرج جلال الممالک، میرزا عبدالحسین خان نصرت، حسن عمید و شیوا به همراه مقدمه‌ای کوتاه در اختیار خوانندگان عزیز قرار خواهد گرفت.

### روزگار بهمنیار

احمد دهقان کرمانی مشهور به بهمنیار، ادیب، شاعر و روزنامه‌نگار در ۸ دی ماه ۱۲۶۷ خورشیدی در کرمان متولد شد. بهمنیار در جوانی علوم عربی، فقه و اصول منطق، حکمت، ریاضیات قدیم، مقدمات هیئت جدید و زبان عربی و انگلیسی را فرا گرفت و در کرمان به تدریس پرداخت. پس از چندی، اداره مدرسه ابراهیمیه را که بعداً با نظام و برنامه جدید وزارت معارف، علمیه و سعادتیه نامیده شد، برعهده گرفت و مدرسه دیگری نیز به نام اسلامیة در بم تاسیس کرد که پس از چندی به عمادیه شهرت یافت.

خاندان او جملگی اهل علم و دانش بودند. پدر او آقا محمدعلی مشهور به معلم از استادان به نام کرمان بود. او در علوم عربیت و فنون ادب و علوم ریاضی از حساب و هندسه و هیئت و نجوم و بخصوص در ساختن آلات و اسباب هندسی مهارتی بسزا داشت. در علم نحو رساله‌ای در عوامل تألیف کرده و عده آن را به دویست و سیزده رسانیده بود؛ در صورتی که عبد القاهر جرجانی «عوامل مئه» تألیف کرده بود و دیگران هم عوامل را از این حد در نگذرانیده بودند. مرحوم آقا محمدعلی در سلک مریدان و دوستان حاج محمدکریم خان کرمانی نیز بود.<sup>۲</sup>

۱. مجموعه مقالات و اشعار استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، ۲۹۲.

۲. داستان نامه بهمنیاری، ۴۳.

آقا محمد جواد، برادر بزرگتر او نیز از اهالی علم و ادب کرمان بود و با وجود اینکه در سنین جوانی از دنیا رفت اما در ادبیات عربی ید طولایی داشت. آن طور که از شرح حالی که احمد بهمنیار به خط خود نوشته است بر می آید که او از ۱۶ سالگی شروع به تدریس کرده، یعنی از ۱۳۱۷ قمری به بعد و چون آقا محمد علی، پدر استاد در گذشت؛ در کرمان حوزه درس پدر را زیر نظر گرفت و به کمک آقا محمد جواد برادر بزرگ، آن را اداره کرد.<sup>۱</sup>

مرحوم جلال الدین همایی در مجلس یادبود بهمنیار در ضمن بیانات خود درباره آشنایی اش با او چنین گفت:

«استادی داشتم بنام شیخ محمد خراسانی اعلی الله مقامه که حدود ۱۴ سال پیش او تحصیل منطق و فلسفه و ریاضیات و قسمتی از طب قدیم کرده ام. رسم او این بود که در ساعات فراغت که شاگردان دور او جمع می شدند مسائلی را اقتراح می کرد که مقدار هوش و دریافت شاگردان خود را آزموده و ضمناً وقت را به حل مسائل ادبی و علمی گذرانده باشد. استاد من این مسأله را طرح کرد که اگر دو ساعت یکی غروب کوک و دیگری ظهر کوک داشته باشیم تفاوت مابین عقربه این دو ساعت در اول نوروز که اعتدال لیل و نهار است ۶ ساعت است و اول زمستان که اقصر ایام سال می باشد؛ یعنی مدار رأس الجدی در افق اصفهان حدود ۵ ساعت و اول تابستان که مدار رأس السرطان و اطول ایام سال است حدود هفت ساعت می شود. این تفاوت از کجا است؟ و حال اینکه ما در ساعت ها تصرفی نکرده ایم. هر کدام از شاگردان جوابی می دادند که مورد اعتراض استاد واقع می شد. این مسأله در آن ایام برای ما که هنوز از هیأت عالی اطلاع نداشتیم مشکل بود. بالاخره خود استاد مسأله را حل کرد.

در همین ایام مجله ای بنام «دبستان» که مرحوم دانشمند بزرگوار سید حسن مشکان طبسی در مشهد می نوشتند و برای استاد ماهم می فرستادند به اصفهان رسید. معمولاً مجلات را من هم از استاد گرفته می خواندم. اتفاقاً در آن شماره از مجله همین مسأله را طرح کرده و رساله ای بسیار عالمانه که حاکی از تبحر نویسنده اش در فنون هیأت و نجوم بوده درج شده بود. این رساله در نظر من بسیار مهم جلوه کرد. واقعاً هم اهمیت داشت. درست مثل نوشته های فاضل بیرجندی ریاضی دان

معروف بود. من از همان وقت خواستم نویسنده این مقاله را بشناسم و حتی اگر ممکن می‌شود برای درک محضر او و خواندن درس پیش او از اصفهان سفر کنم. خواهش کردم تا استاد من، برای مرحوم طبسی نوشتند. جواب رسید که نویسنده این مقاله را ما نیز ندیده‌ایم و این مقاله به‌توسط پسر او احمد دهقان که یکی از فضیلابی ساکن مشهد است به ما رسیده‌است. آن احمد دهقان همین احمد بهمنیار معروف است که در آن ایام هنوز وارد فرهنگ نشده بود و از همان روز رشته محبت و ارادت من بدو پیوست تا در سنه ۱۳۰۷ شمسی مطابق ۱۳۴۷ قمری در تهران با او آشنا شدم و رشته الفت ما همچنان برقرار بود.<sup>۱</sup>



استادان مدرسه سپهسالار که در دیف جلو احمد بهمنیار، سیدکاظم عصار، بدیع‌الزمان فروزانفر، علی‌اکبر سیاسی و محمود شهابی دیده می‌شوند.

در ادامه مرحوم همایی نکاتی جالب توجه درباره پدر او و برادرش نقل کرد و چنین گفت: «... پدر مرحوم استاد بهمنیار، مرحوم آقا محمدعلی شهیر به معلم و مدرس از دانشمندان نامی عصر خود و در علوم معقول و منقول و تخصص در فنون ریاضی از حساب و هندسه و هیئت و نجوم و مهارت در ساختن آلات و ادوات نجومی مخصوصاً اسطرلاب و حلقه

۱. ضمیمه مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، شماره ۲، سال سوم، مجلس یادبود استاد فقید مرحوم احمد بهمنیار، ۱۴.

کریمیه مسلّم و مشهور بوده است. برادری هم داشت به نام آقامحمد جواد که بسیار فاضل و ادیب بوده و اگر مهلت یافته بود به عقیده من در عصر خود تالی ابوبکر خوارزمی و بدیع الزمان همدانی می شد. آقای بهمنیار در سایه تعلیم و تربیت آن پدر و این برادر به تحصیل علم پرداخت و هنوز بیست سال نداشت که بر کتاب «عوامل» والد ماجد خود که مشتمل بر تعداد دویست عامل لفظی و معنوی بود به عربی شرح نوشت. در ۲۹ سالگی الفیه ابن مالک و متمم الفیه را که برادرش آقامحمد جواد به نام «منظومه جمل» به عربی سروده بود به فارسی ترجمه کرد و در سال ۱۳۳۰ قمری در کرمان با ترجمه و شرح چاپ شده است.<sup>۱</sup> اما بهمنیار در دوران جوانی سودای فعالیت های سیاسی نیز در سرداشت و هم چون محمدتقی بهار در کنار فعالیت های علمی، تلاش های زیادی برای استقرار حکومت مشروطه کرده بود. اما از آن جا که مشروطه خواهان در آن دوره زیر فشارهای مخالفان به فعالیت های خود ادامه می دادند او نیز از این قاعده مستثنا نبود. دهقان در سال ۱۳۲۹ قمری همزمان با اوج گیری انقلاب مشروطیت به همراه دیگر آزادی خواهان کرمان به حزب دموکرات پیوست و به منظور نشر عقاید انقلابی خود، روزنامه «دهقان» را منتشر کرد که این امر منجر به دستگیری و تبعید او به فارس شد.

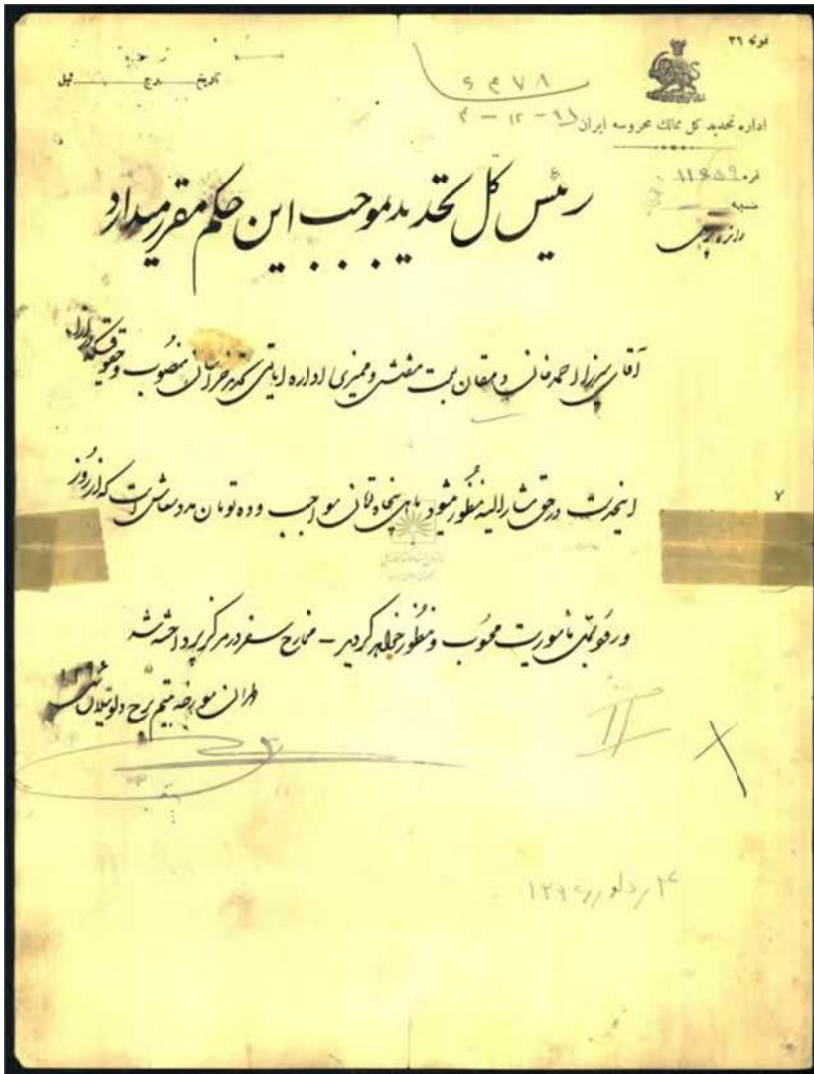
### ماجرای «فکرآزاد»

با کنار رفتن کابینه سید ضیاءالدین طباطبایی و سقوط دولت کودتا در سال ۱۳۰۰ خورشیدی و ایجاد فضای نسبتاً باز مطبوعاتی، برخی از نشریات از توقیف خارج شده و انتشار خود را از سر گرفتند. همچنین به همت روشنفکران این دوره، در کنار مطبوعات قدیمی، نشریات جدیدی در تهران و شهرهای مختلف انتشار یافت.

برخی روشنفکران و اهالی فرهنگ از این موقعیت بهره بردند و دست به تاسیس نشریات جدیدی زدند. با وجود اینکه سردار سپه تازه بر سرکار آمده بود و همه تلاش خود را برای فشار بر روزنامه نگاران و مخالفانش صرف می کرد؛ اما باز هم نشریات به حیات خود ادامه می دادند. در آن زمان دو طیف در فضای روزنامه نگاران وجود داشت. یکی طرفداران حکومت و سردار سپه و دیگری مخالفان او. یکی از نشریاتی که در گروه دوم قرار داشت و در شهر مشهد تاسیس شد، روزنامه فکرآزاد به صاحب امتیازی احمد دهقان کرمانی مشهور به بهمنیار بود.



بهمنیار پس از آزادی از زندان به استخدام اداره مالیه درآمد و برای حضور در اداره تحدید تریاک خراسان عازم بجنورد شد. او پس از گذشت چند ماه به تربت حیدریه رفت و چندی بعد عازم مشهد شد. بهمنیار ۵ سال و پنج ماه در خراسان سامان یافت و حدود سه سال و نیم در مشهد سکنی گزید. در سال‌های حضورش در مشهد به فکر تاسیس روزنامه‌ای در خراسان افتاد. او سابقه مدیریت مجله «دهقان» را در کرمان داشت و پس از تبعید اجباری به شیراز انتشار آن متوقف شد و دوباره سودای روزنامه‌نگاری به سرش زده بود.



۲۶۲

آینه پژوهش | ۲۰۸  
سال ۳۵ | شماره ۴  
مهر و آبان ۱۴۰۳

او در اواسط سال ۱۳۰۰ خورشیدی درخواست صاحب امتیازی این روزنامه را در نامه‌ای به وزارت معارف ارسال کرد. وزارت معارف نیز در پاسخ به درخواست او در تاریخ اول آذرماه ۱۳۰۰ خورشیدی در طی نامه‌ای شرایط پذیرش این درخواست را مطرح و در اختیار او قرار دادند.

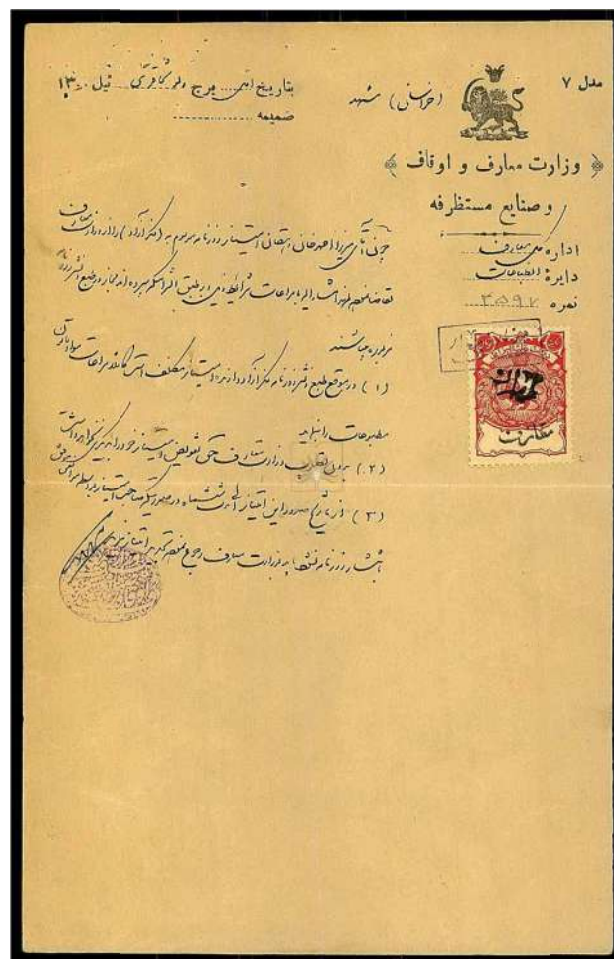
در این نامه آمده است که:

«چون آقای میرزا احمدخان دهقان امتیاز روزنامه موسوم به «فکرآزاد» را از وزارت معارف تقاضا نموده‌اند؛ مشارالیه با مراعات شرایط ذیل و برطبق الزامی که سپرده‌اند، مجاز در طبع و نشر روزنامه مزبوره می‌باشند.

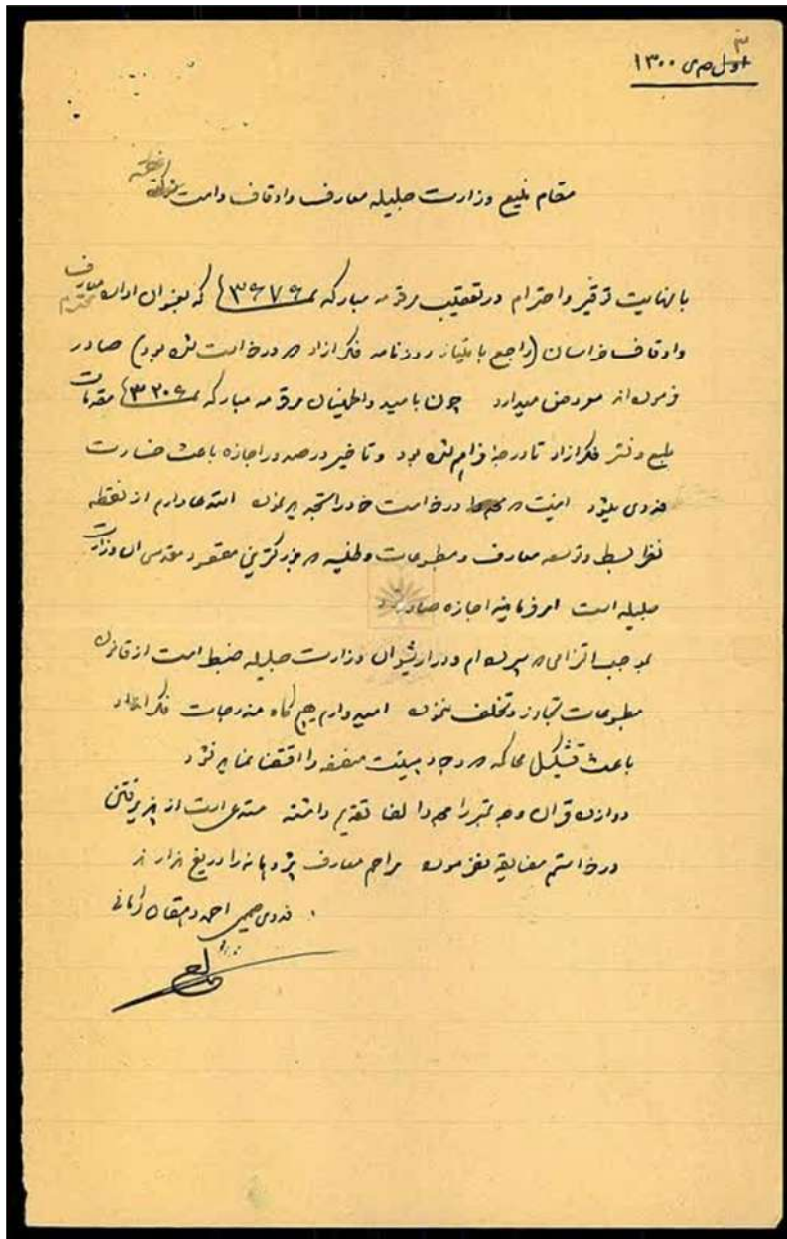
۱. درموقع طبع و نشر روزنامه فکرآزاد، دارنده امتیاز مکلف است کاملاً مراعات مواد قانون مطبوعات را بنماید.

۲. بدون تصویب وزارت معارف حق تعویض امتیاز خود را به دیگری نخواهد داشت.

۳. از تاریخ صدور این امتیاز الی مدت ششماه در صورتیکه صاحب امتیاز به واسطه موانعی موفق به انتشار روزنامه نشود، باید به وزارت معارف رجوع نموده، تجدید امتیاز نماید.



اما همچنان تایید امتیاز این روزنامه توسط وزارت معارف به دست او نرسید. بهمنیار دوباره در تاریخ اول دی ماه نامه تجدید درخواست خود را ارسال کرد و از آن وزارت خواست تا فرآیند تایید امتیاز فکرازاد و ارسال نامه رسمی تسریع بخشند.



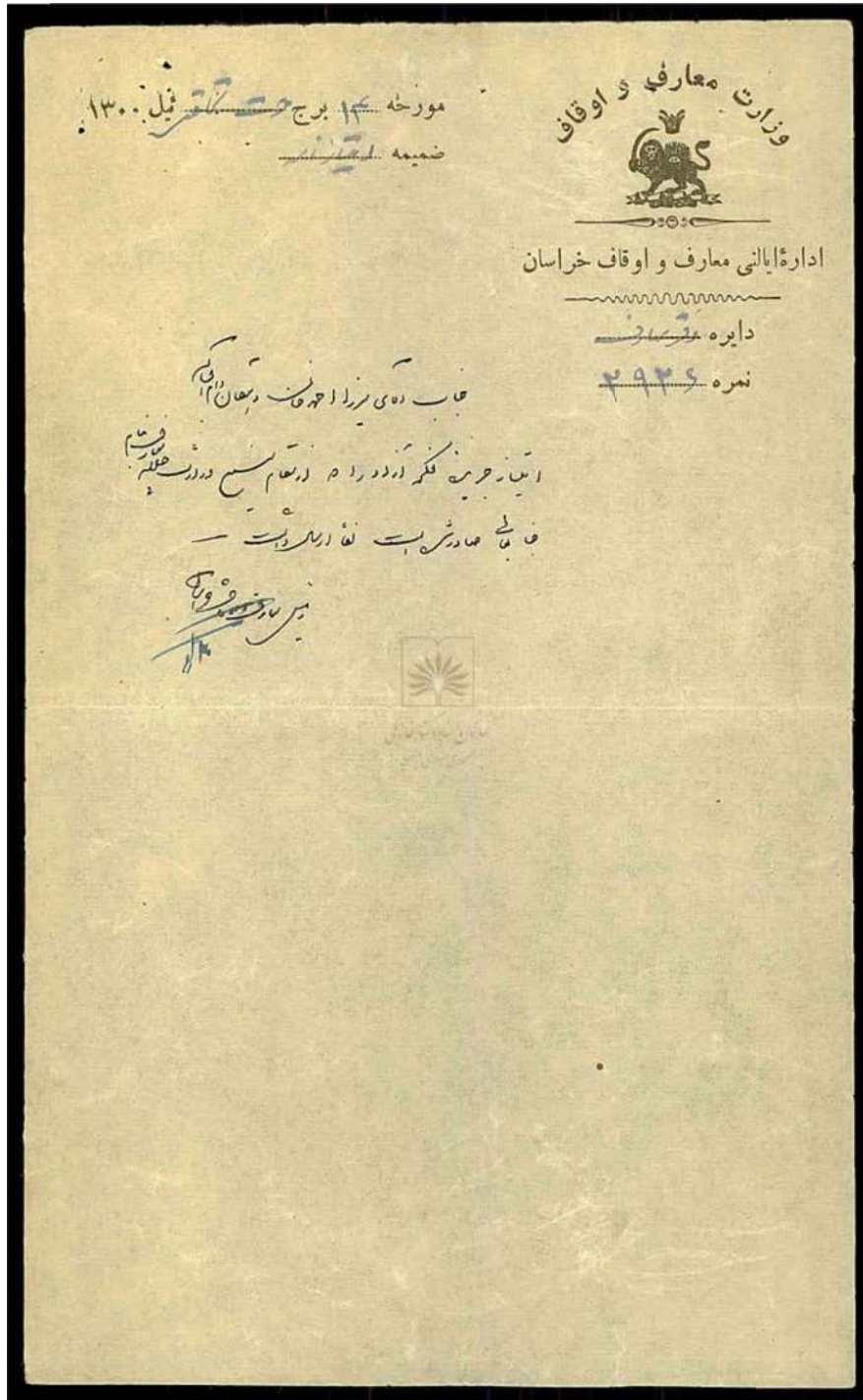
متن نامه بهمنیار بدین صورت است:

مقام منبع وزارت جلیله معارف و اوقاف دامت عظمته  
بانهایت توقیر و احترام در تعقیب مرقومه مبارکه ۳۶۷۶ که  
به‌عنوان اداره معارف و اوقاف خراسان راجع به امتیاز  
روزنامه فکرازاد که درخواست شده بود، صادر فرموده‌اند  
معروض می‌دارد؛ چون به امید و اطمینان مرقومه مبارکه  
۳۲۰۶ مقدمات طبع و نشر فکرازاد تا درجه‌ای فراهم شده بود  
و تاخیر در صدور اجازه باعث خسارت فدوی می‌شود؛  
اینست که مجدداً درخواست خود را تجدید نموده استدعا  
دارم از نقطه نظر بسط و توسعه معارف و مطبوعات وطنیه  
که بزرگترین مقصود مقدس آن وزارت جلیله است؛ امر  
فرمایند اجازه صادر شود.

به موجب التزامی که سپرده‌ام و در آرشیو آن وزارت جلیله  
ضبط است از قانون مطبوعات تجاوز و تخلف ننموده،  
امیدوارم هیچ‌گاه مندرجات فکرازاد باعث تشکیل  
محاکمه که رجوع به هیئت منصفه را اقتضا نماید، نشود.

دوازده قران وجه تمبر را مجدداً لفاً تقدیم داشته، مستدعی  
است از پذیرفتن درخواستم مضایقه نفرموده، مراحم  
معارف پژوهانه را دریغ ندارند.

فدوی صمیمی، احمد دهقان کرمانی



۲۶۶

آینه پژوهش | ۲۰۸  
سال ۳۵ | شماره ۴  
مهر و آبان ۱۴۰۳

پس از مدتی در تاریخ ۱۴ اسفند سال ۱۳۰۰ امتیاز این روزنامه از طرف وزارت معارف صادر و برای احمد دهقان ارسال شد. (سند ۴) و بالاخره نخستین شماره فکرآزاد در تاریخ ۲۹ خرداد سال ۱۳۰۱ خورشیدی منتشر شد. بهمنیار پیش از انتشار شماره نخست در تاریخ ۲۰ اردیبهشت نوشته‌ای با عنوان «طلیعه فکرآزاد» منتشر کرد که در آن اهداف خود برای تاسیس این روزنامه را اعلام کرده بود. چون این نوشته در دسترس خوانندگان قرار ندارد متن کامل آن را در اینجا بازنشر می‌کنیم.

### طلیعه فکرآزاد

۲۰ ثور (اردیبهشت) ۱۳۰۱

هم وطنان! قریب شش سال است که خامه حقیقت نویس ما از کارافتاده و در عقبه حوادث تالم‌آوری که شرح دادنی نیست یک دوره فترت و تعطیل طولانی را طی نموده‌است. اینک مقدرات الهیه بار دیگر خامه تحریر را در کف ما نهاده و آمر وجدان ما را به تجدید دوره خدمت به معارف وطن و تنویر افکار هم وطنان مامور می‌سازد.

قلمی که مدت‌ها به نام «دهقان» با کمال عفت و متانت نشر حقایق می‌نمود اینک بنام «فکر آزاد» به جنبش و جولان درآمده و با همان متانت و عفت افکار آزادی خواهی خود را روی کاغذ می‌آورد. برای اینکه هم وطنان ما از مسلک و عقیده سیاسی و طرز و رویه تحریرات ما مستحضر باشند لازم دانستیم ورقه را طبع و نشر نماییم.

نامه فکرآزاد طرفدار طبقات عامه و مدافع حقوق صنوف صالحه که اکثریت ملت را تشکیل می‌دهند بوده در سیاست داخلی و خارجی سه اصل مهم و سه موضوع حیات بخش را تعقیب می‌نماید: استقلال تام ایران در سایه حکومت ملی، اتحاد اسلام، اتفاق ملل مشرق.

نامه فکر آزاد در عقاید و افکار خود مستقل بوده، ارگان هیچ فرد یا جماعت و متکی به هیچ مرکز سیاست داخلی یا خارج نیست.

نامه فکر آزاد مهم‌امکن داخل مباحثات شخصیه نشده، خوب و بد را از حیث وجهه و جنبه عمومیت خوب یا بد گفته و تا بتواند پیرامون اشخاص نگشته، از مداحی‌ها و نقادی‌های بی‌جا احتراز می‌جوید.

نامه فکر آزاد یک سلسله مقالات سیاسی اخلاقی علمی و تاریخی عام‌المنفعه را به نظر خوانندگان رسانیده و بعض حقایق مقدسه اسلامی را که در زیر پرده جهل عموم پنهان مانده است، تشریح و توضیح می‌نماید. و نیز برای رفع ملال قارئین خود قسمتی فکاهی که دارای جنبه اخلاقی باشد با رعایت کمال ادب و نزاکت اشاعه می‌دهد. و نیز بعض ترجمه‌های علمی سودمند از قبیل کتاب مقناطیس ذاتی و کتاب عملی علمای ارواح وغیره به عنوان پاورقی تقدیم مشترکین خود می‌دارد.

فکر آزاد عجاله هفته دومرتبه باقطع واسلوبی مطلوب با طبع و کاغذی مرغوب انتشار یافته، در هر موقع که سرمایه اجازه دهد بر عده نمرات هفتگی آن افزوده خواهد شد.

کلیه تحریرات ما به طرز ساده روشن و خالی از الفاظ مشکله و عبارات درهم پیچیده بوده از استعمال جمل و کلمات غیر مأنوسه دور از فهم طبقات عامه خودداری می‌کنیم.

سرمایه مادی فکر آزاد مبلغی است که عده معارف پروران به نام «شرکت فکر آزاد» فراهم نموده در صندوق شرکت تمرکز داده‌اند.

سهام این شرکت مقداری به فروش رسیده و مقداری نیز باقی است تا رفقای سایر ایالات و ولایات که مایل اشتراک در این مؤسسه ملیه می‌باشند خریداری کنند.

شرکت مزبوره، علاوه بر اقدام در انتشار فکر آزاد تاسیسات مهمه عام‌المنفعه دیگر نیز در نظر دارد که در موقع خود انجام خواهد داد.

سرمایه معنوی فکر آزاد، عفت قلمی، بی‌غرضی، حق نویسی، و شجاعت ادبی است که به تصدیق تمام دانشمندان، بهترین سرمایه هر نویسنده آزاد است.

نظر به اینکه نمی‌خواهیم خریداری فکرآزاد را به اشخاص تحمیل نمائیم اوراقی اظهارنامه‌مانند، تهیه و طبع نموده‌ایم تا طالبین اشتراک هر یک بوسیله یک ورقه اظهارنامه خود را به اداره معرفی و تقاضای اشتراک نمایند.

نامه فکرآزاد پس از فراهم شدن وسایل و معلوم گردیدن عده ثابت مشترکین به حول و قوه‌الهی و مدد حضرت ثامن‌الائمه علیه‌السلام والتحیة واتکاء به احساسات پاک معارف پروران ایران دوست منتشر خواهد شد.

در خاتمه از هم‌وطنان عزیز خود متمنی هستیم که از نقطه نظر تقویت و تایید مؤسسات ملیه نامه فکرآزاد را به حسن قبول تلقی و در نشر و ترویج آن سعی و کوشش فرمایند.

ما امیدواریم که بتوانیم روز نامه خود را به طرز و اسلوبی خوب و دلنشین تقدیم هم‌وطنان نمائیم و تنها مساعدتی که در عوض تقاضا می‌کنیم اینست که از تشویق و قدردانی زحمات ما مضایقه ننمایند.

به تاریخ ۲۰ ثور ایت ئیل ۱۳۰۱  
احمد دهقان کرمانی

۲۶۹

آبینه پژوهش | ۲۰۸  
سال ۳۵ | شماره ۴  
مهر و آبان ۱۴۰۳

پس از مدتی که از انتشار چند شماره از فکرآزاد سپری شد، نامه‌ای از دفتر ریاست وزرا به بهمنیار رسید که محتوای آن به نوعی مخالفت با او برای ادامه انتشار این روزنامه بود. متن نامه چنین بود:

آقای میرزا احمدخان کرمانی، عضو تحدید خراسان

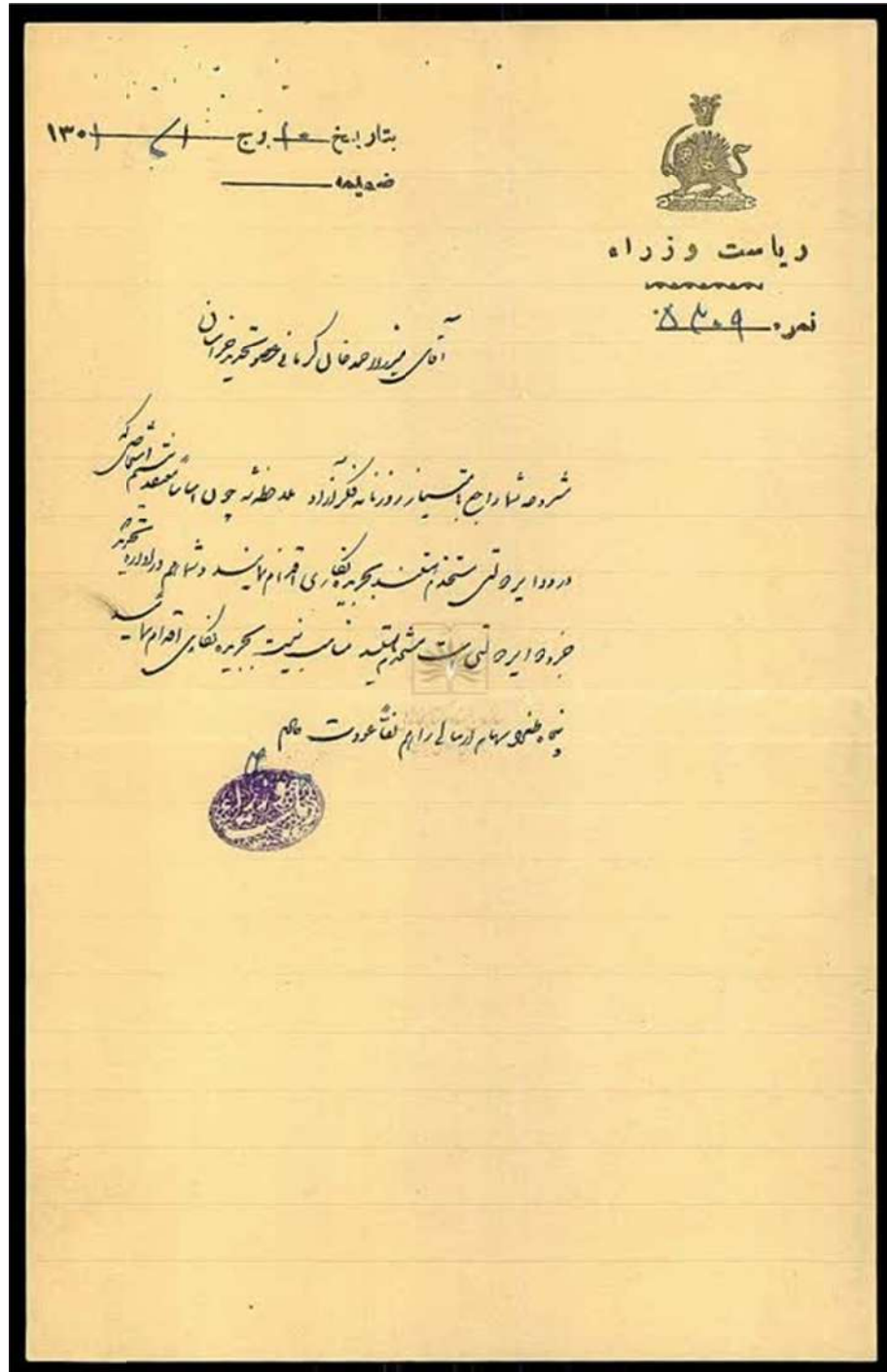
مشروحه شما راجع به امتیاز روزنامه فکرآزاد ملاحظه شد. چون اساساً معتقدیم اشخاصی که در دوائر دولتی مستخدم هستند به جریده‌نگاری اقدام نمایند و شما هم در اداره تحدید که جزو دوائر دولتی است هستید، مناسب نیست به جریده‌نگاری اقدام نمایید.

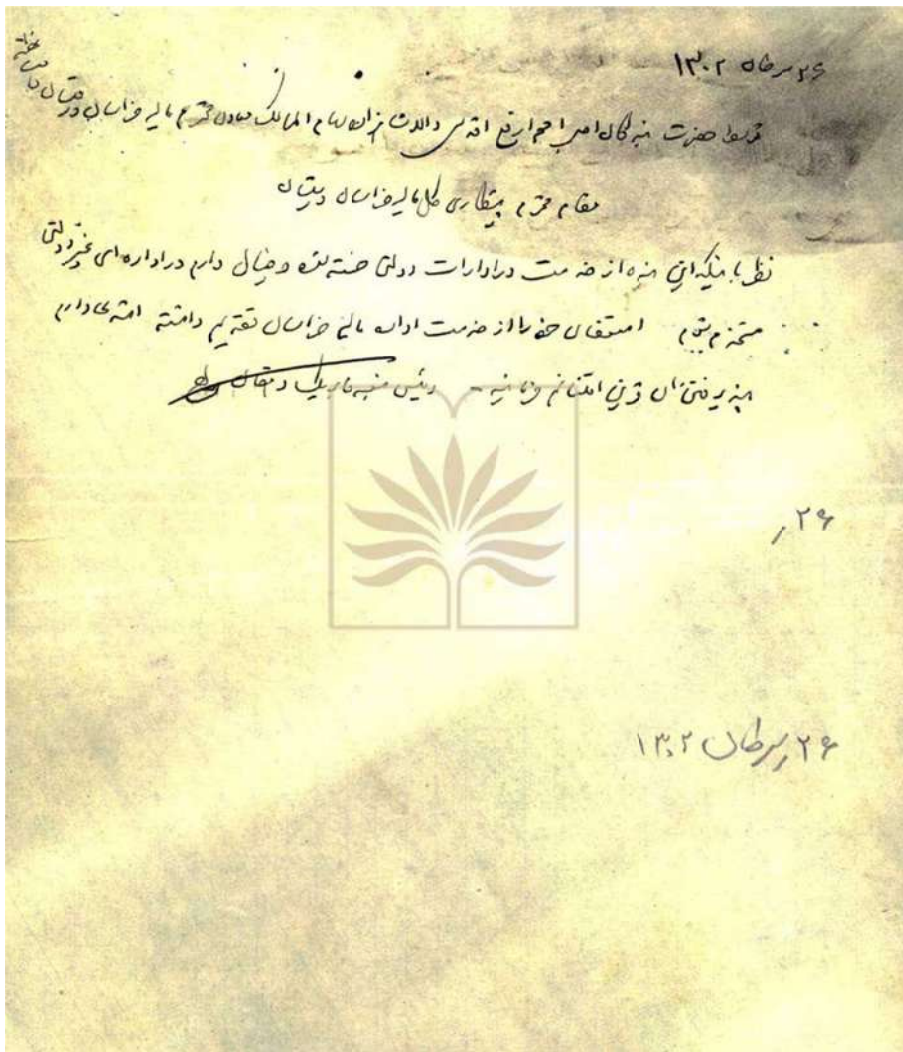


اما بهمنیار زیربار این نامه و فشارهای حکومت نرفت و به انتشار روزنامه ادامه داد. او در تاریخ ۲۶ تیرماه ۱۳۰۲ خورشیدی وقتی در مشهد حضور داشت نامه استعفای خود از خدمت در مراکز دولتی را خطاب به پیشکاری کل مالیه خراسان و سیستان نوشت و پس از مدتی این درخواست مورد تایید قرار گرفت.

بهمنیار تا ۱۰ مرداد سال ۱۳۰۳ خورشیدی فکرازاد را در مشهد منتشر کرد. پس از این تاریخ عازم تهران شد و ۲ ماه و اندی انتشار این روزنامه متوقف شد. بهمنیار در تاریخ ۱۴ آبان ۱۳۰۳ در نامه‌ای به وزارت معارف درخواست کرد تا برای انتشار این روزنامه در تهران اقدامات قانونی لازم را برای تغییر امتیاز از مشهد به تهران انجام دهند.

وزارت معارف نیز در همان تاریخ اعلام کرد که تا زمان صدور مجوز انتشار فکرازاد در تهران باید از نشر آن جریده خودداری کند. (سند ۹) سرانجام نامه وزارت معارف برای تایید امتیاز انتشار فکرازاد در تهران در تاریخ ۸ آذر ۱۳۰۳ به دست بهمنیار رسید (سند ۱۰) و او نیز در ۲۰ آذر، نخستین شماره دوره جدید فکرازاد را در این شهر منتشر کرد. آخرین شماره این روزنامه در ۱۹ آبان ۱۳۰۴ منتشر شد.





۲۷۲

آینه پژوهش | ۲۰۸  
سال ۳۵ | شماره ۴  
مهر و آبان ۱۴۰۳

طهران  
نامه فکر آزاد

تاریخ ۱۳۰۴ - برج عقرب ۳۰ ۱۳۰۴  
مطابق ۸ - شهر ربیع الثانی ۱۳۰۴

نمره ۲۰  
ضمیمه

مقام بیع وزارت جلیه معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

با کمال احترام مورد عرض می‌آید چون محترم است روزنامه فکری از تغییر و از نظر

انتقال یافته بعد در تاریخ ۹ برج امده گذشته ارسال آن بان وزارت جلیه

معرضه مانده هجتم قانون مطبوعات تغییر ذوق الذکر را اطلاع دارم

مطبعه را مورد توجه بودم افسوس تاریخ ۱۰ ابرج چهارم را بدلیل سختی

بازیه محترم انطباعات گذشته علاوه بر ترجمه و اطلاع مطبعه را مورد

ازان دایره محترم جوابی ننویسید بنابر آن ابرج عقرب میرسد در حال

جریه از نظر رعایت معارف نگذشته است و تا زمان تقویت خود داری

والله توفیق رحمت خدا بهم من دانستم علت اینکه جواب زودتر

اولین اطلاع نمانده چه بوده است و اینک در بنده دو جرایم

زیادتر است که می‌آید و تیره مقدمات آن شده ام چنین جوابی

و بعد مانده ذوق الذکر قانون مطبوعات مخرج است در

تغییر خود روزنامه اطلاع دادن بازیه انطباعات طاعت است

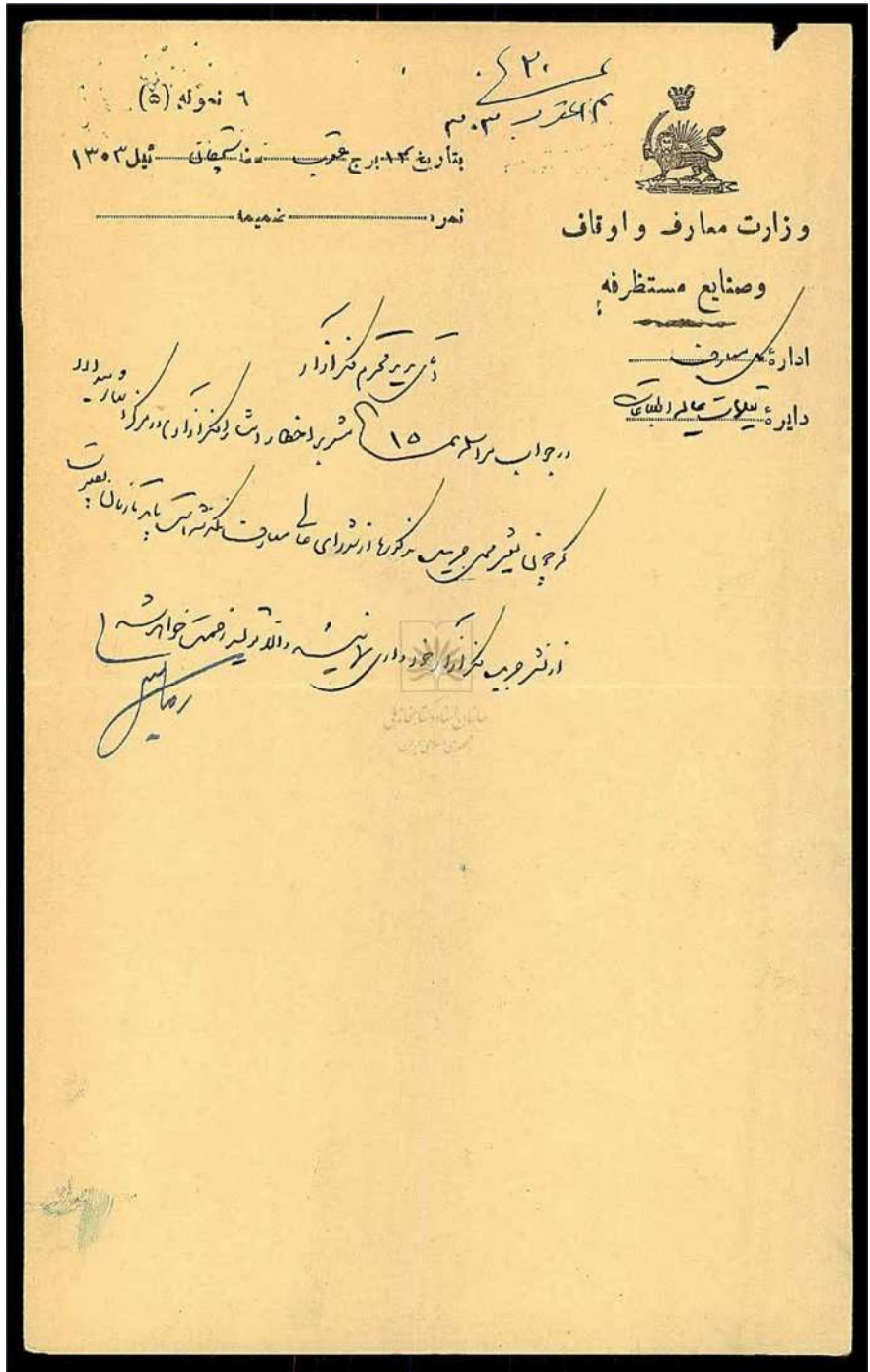
و نظر را محال می‌آید موقت است در اعتبار و در

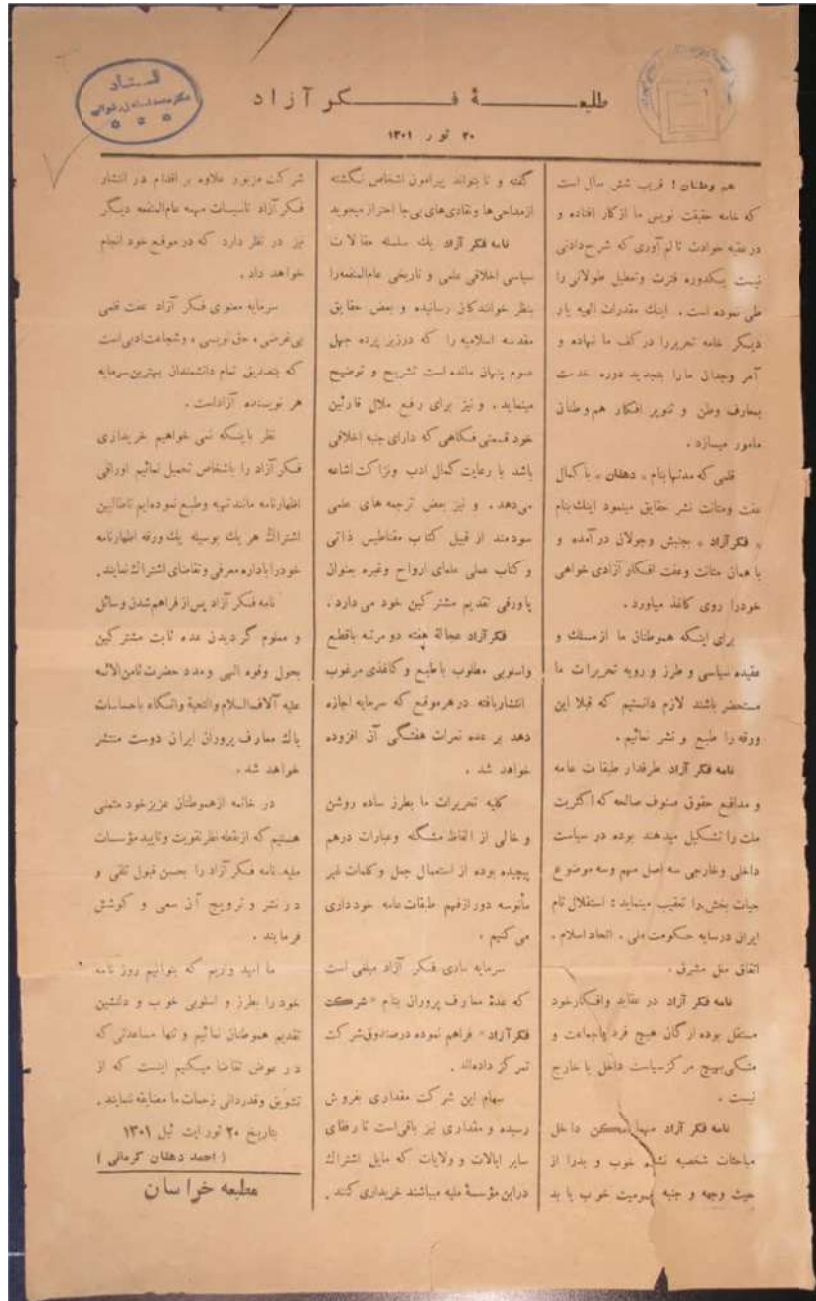
بنابر آن ذوق ممتدیم بان دایره محترم اطلاع فرمائید

در امتثال فکری از مانع قانون نیست تا اینکه ضرورت

بان اداره وارد می‌شود اسباب زحمت و احوال





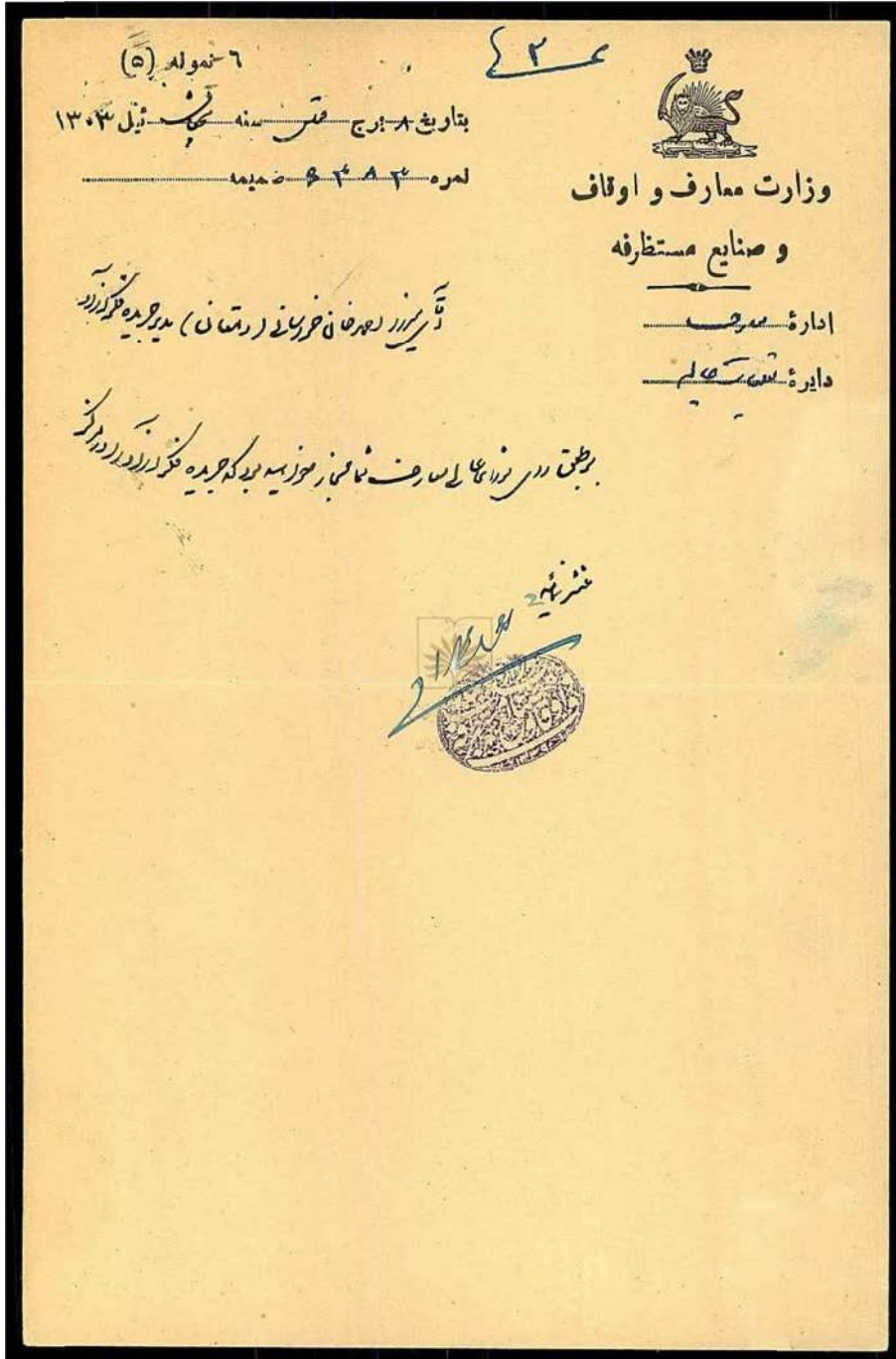


۲۷۵

آینده پژوهش | ۲۰۸

سال | ۳۵ شماره ۴

مهر و آبان ۱۳۸۳



## اشعار منتشره در فکرآزاد



از آنجا که احمد بهمنیار ادیبی شناخته شده در میان شاعران و اهالی ادب خراسان بود؛ بسیاری از اهالی شعر و ادب این شعر اشعار خود را برای انتشار در روزنامه فکرآزاد در اختیار او قرار می دادند. از آنجا که بهمنیار خود نیز دستی در سرودن شعر داشت؛ سروده‌های خود را در شماره‌های مختلف فکرآزاد منتشر می کرد و در کتابی مستقل در استقصا اشعار او به زیور طبع آراسته نشده است. به همین دلیل برآن شدیم تا با بررسی شماره‌های مختلف این روزنامه اشعاری که به مناسبت‌های گوناگون منتشر شده را جدا و در قالب یادداشت‌هایی مستقل به چاپ برسانیم. این یادداشت‌ها براساس ترتیب تاریخی روزنامه منظم شده است.

## رباعی فرهنگ نویس مشهدی

حسن عمید یکی از چهره‌شناخته شده فرهنگی و ادبی مشهد در اوایل قرن ۱۴ خورشیدی بود. او که بیشتر با چاپ کتاب فرهنگ فارسی دوجلدی اش در میان اهالی ادب شناخته می شد، دستی در روزنامه‌نگاری نیز داشت. او در سال ۱۲۸۹ خورشیدی در مشهد متولد شد. تحصیلات خود را نیز در همین شهر انجام داد. عمید در جوانی عضو انجمن ادبی شد و کار روزنامه‌نگاری، نویسندگی و فرهنگ‌نویسی را از همان سال‌ها آغاز کرد. او در نشریه خراسان مطلب می نوشت. از جمله مهم‌ترین فعالیت‌های روزنامه‌نگاری حسن عمید در مشهد، سردبیری سالنامه خراسان و روزنامه طوس بود. وی در سال ۱۳۱۳ چاپ روزنامه طوس را به صورت هفتگی در مشهد آغاز کرد.

حسن عمید چندین دهه از عمر خویش را صرف پژوهش درباره فرهنگ واژگان و فرهنگ‌نویسی کرد. او در این سال‌ها چندین فرهنگ واژگان فارسی نوشت که پراوازه‌ترینشان، فرهنگ عمید است. عمید در سال ۱۳۵۵ خورشیدی، بابت واگذاری

۲۷۷

آینه پژوهش | ۲۰۸  
سال ۳۵ | شماره ۴  
مهر و آبان ۱۴۰۳



کلیه حقوق نشر همه فرهنگ‌هایش به عبدالرحیم جعفری، مالک و گرداننده انتشارات امیرکبیر، یکی از بالاترین رقم‌های پرداخته شده به یک مؤلف ایرانی به عنوان حق تألیف مقطوع را، که برابر با یک میلیون تومان بود، دریافت کرد.

عمید در دوره‌ای عضو مطبعه خراسان بود. این مطبعه زیر نظر احمد بهار مدیریت می‌شد. روزنامه فکرازاد نیز توسط مطبعه خراسان منتشر می‌شد.

در شماره ۳ فکرازاد به تاریخ ۵ سرطان (تیر) ۱۳۰۱ در صفحه ۲ این رباعی به مناسبت شروع انتشار فکرازاد منتشر شد.

در کشور سیروس دل شاد کجاست؟ انصاف کجا عدل کجا داد کجاست؟  
در مملکتی که نام آزادی نیست آزاد کجا و فکرازاد کجاست؟  
حسن عمید، عضو مطبعه خراسان

### رنج ایام «دهقان»

نخستین قصیده احمد بهمنیار در شماره ۱۸ و در صفحه ۳ فکرازاد به تاریخ ۱ سنبله (شهریور) ۱۳۰۱ خورشیدی منتشر شد. او در مقدمه قصیده می‌نویسد: «قصیده ذیل در حوادث اخیر در زمینه شکایت از اوضاع امروز انشاد شده است. نصف آن سابقاً در جریده فریده «مهرمنیر» اشاعه یافته و جریده شریفه «آزادی شرق» آن را نقل نموده است. اینک برحسب تقاضا و اصرار عده‌ای از مشترکین به درج آن مبادرت می‌نمایم. و چون مفصل است و ما میل نداریم صفحات روزنامه را از اشعار پر نماییم؛ در هر شماره مقداری از آن قصیده را درج می‌نماییم.» این قصیده از شماره ۱۸ تا ۲۱ در بخش آثار ادبی منتشر شد.

این سروده احمد بهمنیار در میان اهالی شعر و ادب مشهور بوده است و فرهیختگان بسیاری برخی از ابیات آن را نقل کرده‌اند. مرحوم جلال‌الدین همایی در خطابه‌ای که بعد از فوت بهمنیار در دانشگاه تهران ایراد کرد نیز به مناسبت ابیاتی از آن را خوانده بود. همچنین مرحوم بدیع‌الزمان فروزانفر نیز در همین جلسه توضیحاتی درباره این قصیده داده بود.

احمد بهمنیار از پیشگامان جنبش مشروطیت به شمار می‌رفت و در انتشار روزنامه «کرمان» همکاری می‌کرد. پس از فتح تهران و شکست محمدعلی شاه، در تهران دو حزب دمکرات عامیون و اعتدالیون تأسیس شد و کرمانی‌ها که سال‌ها زیر سلطه خوانین قاجار و ستم خاندان وکیل‌الملک و انگلیسی‌ها بودند، پرچم حزب دمکرات را بالا بردند. بهمنیار یکی از معروف‌ترین کسانی است که در تقویت این حزب مؤثر بود. اعضای این حزب در تاریخ ۲۴ جمادی‌الاول ۱۳۳۴ هجری قمری برابر با ماه مه ۱۹۱۶ میلادی دستگیر و تعدادی از آن‌ها از جمله احمد بهمنیار و زندانیان آلمانی به سوی فارس فرستاده شدند که به مدت یک سال و دو ماه و هفت روز در زندان کریم‌خانی شیراز در بند بودند. او این قصیده را در زمانی که در زندان شیراز محبوس بود، ساخته است.

دکتر باستانی پاریزی در مقدمه کتاب داستان‌نامه بهمنیاری درباره مدت حضور بهمنیار در زندان چنین نوشته است: «جالب این است که بهمنیار در همین زندان زبان ترکی عثمانی را آموخت و صرف و نحوی بر زبان ترکی نوشت و بعدها اشعاری از این زبان به فارسی ترجمه کرد. علاوه بر آن باز در همین زندان از بهرام نامی احتمالاً زردشتی، علم نجوم را آموخت. او از این زندان خاطرات دردناک داشت و هر وقت از زندان یاد می‌کرد می‌گفت: «آزادی باری گران به دوش ما گذاشت.»<sup>۱</sup>

مرحوم دکتر باستانی پاریزی احتمال زیاد این بخش را از سخنرانی مرحوم فروزانفر نقل کرده است. اما در نقل کلام به اشتباه افتاده است. باستانی پاریزی می‌نویسد که در همین زندان از بهرام نامی نجوم را فراگرفته است. اما با نگاه به این سخنرانی می‌توان اشتباه این نقل را متوجه شد.

مرحوم فروزانفر در تبیین این قصیده می‌گوید: «در سال ۱۲۹۵ که به مناسبت جنگ بین الملل اول حوادث جانگزای در ایران واقع شد این استاد گرانمایه را به جرم آزادی خواهی مدت چهارده ماه و هفت روز در فارس زندانی کردند. ولی استاد محترم در همان زندان سخت و زندگانی دشوار دست از طلب برداشت و زبان ترکی عثمانی را در زندان فارس به خوبی آموخت به طوری که در دستور زبان ترکی کتابی تألیف نموده است که اگر بهترین

۱. داستان‌نامه بهمنیاری، ۶۱.

کتاب نباشد بی شک یکی از بهترین کتبی است که در این رشته تألیف شده است و حال استاد عزیز در تعلم زبان ترکی و عشق و علاقه وافر به کمال و فضائل نفسانی حتی در زندان و دوری از اهل و وطن شباهت تمام دارد به حالت مسعود سعد، هنگامی که به حبس افتاده بود و در زندان علم نجوم را از بهرامی نام که با وی در زندان به سر می برد تعلیم گرفت و یا عمیدالدین اسعد افزری که بحکم ابو بکر بن سعد به زندان افتاد و در قلعه اشکنون فارس قصیده اشکنوانیه را که از غرر قصائد است به نظم آورد و یا ابواسحاق صابی که به حکم عضدالدوله محبوس گردید و حبسیات او به زبان عربی معروف است و یا خاقانی شاعر که مدتی در زندان شروان شاه گرفتار بود و عده ای از قصاید خود را در آن هنگام به نظم آورد و یا ابوعلی سینا که در قلعه فردجان زندانی شد و چندین کتاب در همانجا و با حالت گرفتاری تألیف نمود و یا شمس الائمه سرخسی از اعظام فقهای قرن پنجم که به حکم خاقان سمرقند در بن چاهی وی را محبوس کردند و او از درون چاه کتاب مبسوط را که از کتب معروف فقه حنفی است املاء کرد و کاتبی در سر چاه تقریرات او را به قید کتابت در آورد.<sup>۱</sup>

همانطور که در کلام بدیع الزمان فروزانفر آمده است، مسعود سعد سلیمان در زندان از بهرام نامی نجوم را فراگرفت نه بهمنیار.

این قصیده بهمنیار از نظر محتوا شباهت زیادی با قصیده مشهور ناصر خسرو با مطلع «نکوهش مکن چرخ نیلوفری را/ برون کن ز سر باد و خیره سری را» دارد. هر دو قصیده بر وزن عروضی متقارب مثنی سالم (فعولن فعولن فعولن) ساخته شده است.

در ادامه متن کامل قصیده را که از شماره ۱۸ تا ۲۱ در بخش آثار ادبی منتشر شده می خوانید.

### آثار ادبی

مرا جان بفرسود ازین زندگانی	که در وی ندیدم دمی شادمانی
چه شادی توان یافت در آن حیاتی	که برجان کند بار ننگش گرانی
حیاتی سراسر همه رنج و انده	محیطش محاط هوان و نوانی

۱. مجموعه مقالات و اشعار استاد بدیع الزمان فروزانفر، ۲۹۷.

حیاتی که از وی نیابد تمتع  
 حیاتی که تأمین وی را بیابد  
 حیاتی که با این همه عیب سیرش  
 از اینسان حیاتی چه حاصل که بر وی  
 من ای زندگانی بست آزمودم  
 به تنگم چنان از توای عمر زائل  
 که گریک مرگ از در من درآید  
 ببخشم بدو جان ازیرا که بخشد  
 حکیم از گلستان دنیا نچیند  
 توگویی که بدبختی اهل دانش  
 به دانا نبخشد بجز رنج وافر  
 هر آن کس که خواهد در این قرن وحشت  
 به جای هنر بایش کسب کردن  
 که گر کاو باشد تواند که نازد  
 فلک نیز بر عادت خویش قدرش  
 شود مالک گنج و ابناء دهرش  
 ستایند او را به جود ارچه باشد  
 ز رستم فراتر برنش به سطوت  
 چو ضحاک اگر خون مردم بریزد  
 هنرمند بی سیم و زرگر به دانش  
 برد گوی اگر در فصاحت ز سبحان  
 به عقل ار بود ثانی اثنین لقمان  
 وراز لوح آفاق و انفس به عرفان  
 گریزند ازو خلق زانسان که شیطان  
 همانا که بر محور زر پرستی  
 دریغا که در راه علم و ادب شد  
 توان جوانی در این راه دادم  
 تلف شد جوانی و بریادش اینک

هر آن کس نداند ره قلبانی  
 تقاضا نمودن ز جمع ادانی  
 به سرعت کند برق را هم عنانی  
 بود محنت و درد را حکمرانی  
 که آن چیز کاز هرچه بدتر همانی  
 به سیرم چنان از توای دهر فانی  
 ببخشم بدو جان پی مژدگانی  
 مرا در عوض راحتى جاودانی  
 بجز خار اندوه و نامهربانی  
 قضایی است در این جهان آسمانی  
 به نادان دهد گنج‌ها رایگانی  
 برد کام دل از نعیم جهانی  
 دورویی و کج طبعی و شارلتانی  
 براسبان تازی به لاغر میانی  
 نماید بلند از سر قدر دانی  
 پرستش کنند آشکار و نهانی  
 ز سر تا به پا خست و کور نانی  
 وگر خود چو گرگین بود در جبانی  
 ملقب کنندش به نوشیروانی  
 شود ابن سینا و بونصر ثانی  
 بود پیش اگر در صناعت زمانی  
 به نسل ار بود از نژاد کیانی  
 کند کشف اسرار سبع المثانی  
 گریزد همی ز آیه‌های قرآنی  
 بود گردش چرخ آخر زمانی  
 به بیهوده بر باد نقد جوانی  
 که گیرد مراد دست در ناتوانی  
 ز خون جگر میزنم دوستگانی

که آخر هنر گردهم خصم جانی  
 دو چشمم نیاساید از خون چکانی  
 همی گفت با یک جهان کاردانی  
 عجب آیدم سخت ازین سخت جانی  
 اگر چهره روزی کنم ارغوانی  
 مدام از جفای فلک زعفرانی  
 به خود دارم از خویشان بدگمانی  
 چو ضحاک در کینه و بی‌امانی  
 که ظاهر ز باطن کند ترجمانی  
 به خصمی من کرده همداستانی  
 چه باشد به من علت سرگرانی؟  
 تنم زیر زنجیر چون دزد جانی  
 که از من نیابند یاران نشانی  
 جهان را به چشمم چو شب قیروانی  
 کند خاری از از گلم هست آنی  
 اگر روزنی جویم از شادمانی  
 بالای دگر آردم ارمغانی  
 یکی افعی گرز را نیک مانی  
 به نوعی تنم را در آذر نشانی  
 کند بر وجود من آتش فشانی  
 حکیمان دانا کجا پرورانی  
 به چون من ادیبی کنی ارسلانی  
 که دانم خدا را سزد قهرمانی  
 مرا فخر باشد به بی‌آشیانی  
 فزاید مرا قدر از بی‌نشانی  
 ز نم خیمه بر عرشه لامکانی  
 بجز آنکه خو کرده در کامرانی  
 تحمل کند شاخه بوستانی

هنر کسب کی کردم ار بودم آگه  
 کنون خون دل بایدم خورد و یک دم  
 ز بیکارگانم بیاید تملق  
 ز بس کرده جانم تحمل بلارا  
 ز خون دل و دیده باشد همانا  
 وگرنه مرا چهره بخت باشد  
 ز بس دیده‌ام خدعه از نوع انسان  
 گروهی بداندیشه و پست فطرت  
 پدیدارشان خبث باطن ز ظاهر  
 پی محو من گشته همدست و با هم  
 از آنان گذشتم ندانم فلک را  
 که روزی به زندان محنت در آرد  
 دگر روزم آواره سازد بدانسان  
 کند گاه در قعر تاریک محبس  
 نهد باری از بر دلم هست دایم  
 هزاران در از غم گشاید به رویم  
 هنوز از بلایی نرسیده سلامت  
 توای چرخ بی مهر در قصد جانم  
 که هر ساعت از زهر دندان قهرت  
 ندانم که تا چند ولگان خشمتم  
 توای پرورشگاه جهل و غباوت  
 توای روبه پیر تا چند خیره  
 من از قهرمانیتت می‌نترسم  
 گرفتم که خود راندی از آشیانم  
 گرفتم ز دودی ز گیتی نشانم  
 فضای جهان بر من ارتنگ‌سازی  
 ز توفان سیل حوادث نلرزد  
 کجا چون درختان جنگل خزان را

من آن سالخورده درختم که از جا اگر سطوت پیل باشد فلک را من این گوی گردنده بیستون را نترسد زاهریمن دهر آن کس الامحیط عننا و منذلت به آزار من شایدت کآزمایی روا باشد ار در هلاکم پیایی چه باکست گر عده مفت خور را مرا علم و فضلی که دارد همانا اگر فطرت پاک و ایمان خالص بسی بودم استادت رزان حسودان ولیکن مرا بس که منفور بینم مرا بس که سودی حسود بداختر الا ای ابوالمله دیو سیرت گذشت آنکه خلق از ره جهل با تو به پایان رسید آن زمانی که ملت برای صعود تو بر بام نخوت شنیدم که اندر بر ساده لوحان من از فرقه تو کجا بوده و کی کجا فکر نفعی مرا بوده کزوی من از رهنزان نیستم تا که خواهم دلیرانه خود را زخم بر قوافل نه زان زاهدان دروغم که جویم ربایم زر و سیم و دوری نمایم نه زان اولیاء امورم که مسند نه احمق فریبم که بر پشت احمق نه سوداگرم تا که در روز روشن و یا آنکه با رزق و جان فقیران

نجنبیم به آسیب باد خزانگی منش نیک دانم کنم پیل بانی به بازوی همت کنم صولجانی که یزدانش بخشوده روشن روانی سزد گر مرا شأن و رتبت ندانی توانایی خویش تا می توانی کنی حیلها بی درنگ و توانی به پیکار دهقان کشانی و خوانی نگاهد ز قدح فلان و فلانی نبودی مرا مانع از بد زبانی به نیش زبان در اذیت رسانی حسد پیشه را نزد عالی و دانی نیابد بجز لعن و آتش به جانی که گرگی کنی در لباس شبانی نمایند همفکری و همزبانی کند مر ابوالمله گان را عوانی نخواهد نمودن دگر نردبانی مرا خائن فرقه خویش خوانی نمودم به غارت تو را پشتوانی کنی دامی و سوی خویشم کشانی به نیروی ضربت شوم ایلخانی شیخون و غارت کنم ترکمانی به سرمایه زهد بازارگانی به ظاهر ز زرین و سیمین اوانی نمایند محکم ز ملت چزانگی نهم بار و آنگه کنم خردوانی خلایق فریبم به مطلق عنانی تجارت کنم سال قحط و گرانی

به مرکز نمایند کاغذ پرانی  
 که پیش آورم پیشه غیب دانی  
 ز تعلیم پییران هندوستانی  
 به عنوان لیدر کنم حکمرانی  
 کند حاجبی کرسیم شاروانی  
 که دارد ز صبر و قناعت مبانی  
 همی پست با آن بلند آستانی  
 برم خوشتر از دیبه خسروانی  
 ز لحن اغانی و صوت غوانی  
 خدایی که او را سزد پاک شانی  
 چو کوثر به رخسندگی و روانی  
 درخشان لالی ز بحر معانی  
 چو طوطی کنم نطق و شیرین لسانی  
 سخن زین نمط تا به کی گرم رانی  
 کنی تا به چند ادعای کلانی  
 زنی لافها مضحک و داستانی  
 چه بندی بزرگی و با استخوانی  
 از اینسان بیان گنگی و بی بیانی  
 همی پرده خلق را بر درانی  
 شکستن به سر پنجه پهلوانی  
 بلائیت پیش آورد امتحانی  
 پر آوازه شد کشور باستانی  
 در آن دم که آید اجل ناگهانی  
 نهان عیبها جمله گردد عیانی  
 که این روستایی است یا شارستانی  
 زره در نخستین قدم بازمانی  
 به سر منزل قرب یزدان رسانی  
 که پیوند مهر از جهان بگسلانی

نه زان مفسدانم که از بهر تفتین  
 نه رمال و جن گیر و طالع نویسم  
 کرامات ناکرده بر خویش بندم  
 نه چون تو ابوالملهام تا بملت  
 من آن شاه اقلیم فخرم که عرشم  
 خلل ره نیابد به بنیان ملکم  
 بر همتم چرخ اخضر نماید  
 کهن جامه پارسایی و عفت  
 مرا زاری نیمه شب هست خوشتر  
 فزون کرده شأن مرا از بلاغت  
 ز دریای لطفم ببخشوده طبعی  
 که غواص طبعم برآرد به فکرت  
 به رنج قفس دل خوشم من از یرا  
 الا ای به خود گشته مغرور خامه!  
 الا ای کم از ذره خرد، دهقان  
 ز خود بینی و جهل تاکی به خیره  
 به خود در حضور بزرگان دانا  
 بهل خودستایی که صدره نکوتر  
 بلاغت نه این است کز تیغ منطق  
 نه مردی است سر پنجه زبردستان  
 حذر کن از آن دم که دست طبیعت  
 گرفتم که ز آوازه علم و فضلت  
 چه یاریت علم و ادب می تواند  
 شود چون بپایوم تبلی السرائر  
 نپرسند در پیشگاه حقیقت  
 در این ره عمل باید وسعی ورنه  
 به سعی و عمل کوش تا خویشتن را  
 رضای جهان آفرین یابی آنگه

منه دل به دنیا که دنیا پرستی  
ز چرخ سیه کاسه میهمان کش  
که جز شربت مرگ دادن به وارد  
یکی کهنه کشتی است بنیاد هستی  
چه آسایشی خیزد از مرز و بومی  
چو عفریت سالار شد کاروان را  
زگیتی مکن چهره بخت دیدن  
رهی آنگه از رنج ایام دهقان  
ز جان بگسلی تا رسی سوی جانان

زند راه سالک چو غول بیانی  
به بیهوده خواهش مکن میهمانی  
ندانده ره و شویوه میزبانی  
که توفان مرگش کند بادبانی  
که جلاد بروی کند مرزبانی  
جاره به مقصد برد کاروانی  
تمنا، که پاسخ دهد لن ترانی  
که از قید گیتی دل و جان رهانی  
بخوض المنایا تنال الامانی

### مرثیه جان‌گداز ایرج الممالک

ایرج، شاهزاده قاجار، ملقب به جلال الممالک به موجب حکم ۳۸۲۲۵ وزارت دارایی، در ۹ بهمن ۱۲۹۷ با ماهی دویست تومان حقوق به معاونت پیشکاری دارایی خراسان منصوب و پس از چند روز به مشهد وارد و مشغول کار شد. او پنج سال و چهارماه در خراسان بود یعنی از بهمن ۱۲۹۷ تا خرداد ۱۳۰۳.<sup>۱</sup>

ایرج میرزا در سال‌های حضورش در مشهد اشعار پخته‌ای سرود. مثنوی «انقلاب ادبی» که جزو اشعار بلند مرتبه ایرج در همین دوره است. به بیان دیگر این پنج سال و چهارماه حضورش در مشهد، دوران نبوغ و کمال شعری ایرج است که بقول رشید یاسمی عبارت از ده سال آخر عمر اوست که سبک کهنه را ترک کرده و در راه تازه و نوینی گام برداشته است و از این مدت بیش از پنج سالش در خراسان گذشته که از محضر شادروان میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری، استاد شعر و ادب خراسان استفاده کرده و در این دوره است که نه تنها به انتقاد مفاسد اجتماعی پرداخته بلکه با گفتن اشعار ساده و روان، در عالم ادبیات پارسی مقام ممتازی پیدا کرده است. ایرج نیز در برخی از اشعارش به مقام بالای ادبی اش از عان کرده و خود را سعدی زمانه می‌خواند. محمدتقی بهار پس از مرگ ایرج شعری سرود و براین مدعا مهر تاییدی زد که:

۱. جاودانه ایرج میرزا و برگزیده آثارش، غلامرضا ریاضی، ص ۱۰



«بی‌تورندی و نظربازی مرد راسستی سعدی شیرازی مرد» اما ایرج مسئولیتی دولتی در مشهد داشت و لازمه این کار، ارتباط مستمر با اهالی حکومت در این شهر بود. ایرج میرزا با قوام السلطنه ارتباط داشت اما قوام مرد خودخواه و متکبری بود و جز معدودی اعیان شهر را از قبیل مرحوم رئیس التجار مهدوی و محمد هاشم میرزا افسر به مجلس خاص خود نمی‌پذیرفت. ایرج هم به حکم سوابق مایل بود اکنون از نزدیکان او باشد ولی قوام السلطنه به اصطلاح برای او خود را می‌گرفت و در امور مادی به او توجهی نمی‌کرد. ایرج نیز از این پیش‌آمد دلخور بود. وقتی ماجرای کلنل پسیان در مشهد رخ داد، ایرج با وجودی که با قوام السلطنه مرتبط بود اما دل‌خوشی از او نداشت و پس از اینکه کلنل او را به زندان انداخت در سلک حامیان انقلاب خراسان درآمد.

پس از قتل کلنل پسیان در نزدیکی قوچان و روی کارآمدن قوام السلطنه، ایرج چون در زمان کودتا از وی و برادرش وثوق الدوله بدگویی کرده و ترکیب‌بندی بر ضد او سروده بود، نتوانست در مشهد بماند و همراه معتصم السلطنه فرخ، کارگذار خراسان و معاون اداری کلنل به سوی بیرجند رهسپار و به مرحوم امیر شوکت‌الملک علم فرماندار شهرستان قاینات پناه برد.<sup>۱</sup>

در همان روزها ایرج با میرزا محمد آقازاده، فرزند آخوند خراسانی آشنا می‌شود. محمود فرخ در حاشیه دیوان چاپی ایرج میرزا که در تملک وی بود به بهانه ذکر علت سرودن عارف‌نامه توسط ایرج به نکته‌ای درباره آشنایی ایرج میرزا با مرحوم میرزا محمد آقازاده فرزند آخوند خراسانی می‌کند و می‌نویسد: «با مرحوم حجت الاسلام آقازاده هم (مقصود مرحوم میرزا محمد فرزند آخوند مولی محمد کاظم خراسانی مرجع تقلید شیعیان و صاحب فتوای مشروطیت است.) که از طریق هند و سیستان از مکه به خراسان مراجعت می‌کرد و تصادف کرد با تنکیل و اعوانش در همان بیرجند خصوصیت یافت که بعدها هم مورد حمایت او واقع شد و توانست در مشهد بکار خود عود کند.» این آشنایی سبب رهایی ایرج از مشکلات فراوانی در مشهد شد. یکی از این مشکلات مخالفت‌های جامعه مذهبی شهد با اشعار ایرج در مذمت حجاب بود.

او اشعاری در موارد مختلف اشعاری در مذمت حجاب سروده بود. از قضا جامعه مذهبی مشهد تاب نیاوردند و انتقادهای تندی برضد او به راه انداختند. پیش از آن نیز با سرودن «عارف‌نامه» مخالفان زیادی برای خود دست و پا کرده بود و همین اشعار بهانه‌ای به دست مخالفان داد تا برضد او بشورند. تاجایی که از میرزا محمدآقا زاده خواستند تا وی را از مشهد اخراج کند. اوضاع آنقدر مشتتج شد که حتی بیم آن می‌رفت که ایرج را به قتل برسانند.

ایرج که وضع را چنین دید با همراهی یکی از دوستانش، در منزل مرحوم میرزامحمد آقازاده فرزند مرحوم آخوند مولی محمد کاظم خراسانی صاحب فتوای مشروطیت، که نفوذ فوق العاده داشت تحصن کرد و به او متوسل شد. به او گفته شد باید برائت خود را از سرودن «عارف‌نامه» با گفتن قطعه‌ای در رثاء اهل بیت نمایان کنی تا به تکذیب تو اعتقاد پیداکنند و باور کنند که «عارف‌نامه» را دیگری سروده است. ایرج نیز پذیرفت و مرثیه‌ای جان‌گداز در رسای امام حسین (ع) سرود.<sup>۱</sup>

این مرثیه آن قدر در میان مردم اشاعه پیدا کرد که بسیاری از مردم و همچنین علمای دین این شعر را ستودند و در ستایش آن سخن‌ها راندند. احمد بهمنیار به مناسبت ایام محرم این قصیده را در شماره ۱۹ فکرآزاد به تاریخ ۱۹ شهریور ۱۳۰۱ خورشیدی مصادف با ۱۸ محرم ۱۳۴۱ قمری منتشر کرد. به نظر می‌رسد این مرثیه نخستین بار در این روزنامه منتشر شده و در اختیار عموم مردم قرار گرفته است.

## ادبیات

به مناسبت ایام محرم و عزاداری اشعار ذیل را که از آثار قدرت طبع یگانه ادیب معظم شاهزاده جلال‌الممالک است و از جمله بندهایی است که در سنوات اخیر در مصیبت خامس آل عبا انشاد نموده‌اند ذیلا درج می‌نمایم.

رسم است هر که داغ جوان دید، دوستان  
یک دوست زیر بازوی او گیرد از وفا  
رأفت برند حالت آن داغ‌دیده را  
وان یک ز چهره پاک کند اشک دیده را

۱. ایرج در ضمن مثنوی «عارف‌نامه» از میرزامحمد آقازاده به بزرگی یاد کرده است و می‌گوید:  
فقط يك وقت يك آزاده بینی      یکی چون آیت الله زاده بینی

تا تقویت کند دل محنت کشیده را  
تا برکنندش از دل، خار خلیده را  
تسکین دهد مصیبت بر وی رسیده را  
چون دید نعش اکبر در خون طپیده را؟  
لیلای داغ‌دیده محنت کشیده را  
آتش زدند لانه مرغ پریده را  
آیا که داد تسلیت خاطر حسین؟

آن دیگری بر او بچشانند گلاب و شهد  
یک جمع دعوتش به گل و بوستان کنند  
القصه هرکس به طریقی ز روی مهر  
آیا که داد تسلیت خاطر حسین  
آیا که غم‌گساری و اندوه‌بری نمود  
بعد از پسر دل پدر آماج تیر شد  
تسکین دهد مصیبت بر وی رسیده را

\*\*\*

چون در میان آب، نقوش ستاره‌ها  
هرسو دوان چو از دل آتش شراره‌ها  
چیزی نماند در برایشان ز پاره‌ها  
شد گوش‌ها دریده پی گوشواره‌ها  
هر صبح و ظهر و شام فراز مناره‌ها  
با نعل‌ها که ناله برآرد ز خارها  
(ایرج جلال‌الممالک)

سرگشته بانوان، وسط آتش خیام  
اطفال خردسال ز اطراف خیمه‌ها  
غیر از جگر که دسترس اشقیا نبود  
انگشت رفت در سر انگشتی به باد  
سبب شاهی که نام همایون او برند  
در خاک و خون فتاده و تازند بر تنش

۲۸۸

آینه پژوهش | ۲۰۸  
سال ۳۵ | شماره ۴  
مهر و آبان ۱۴۰۳

### غزلی از بهمنیار

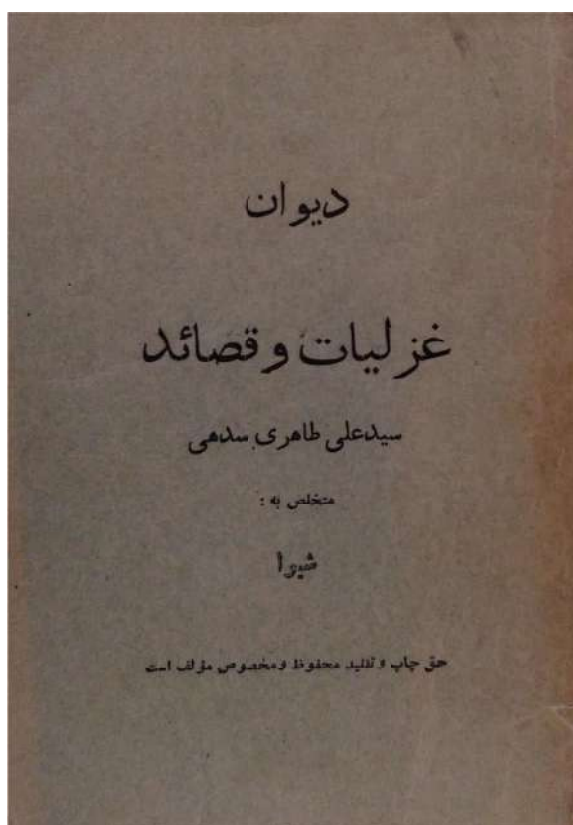
در شماره ۲۲ روزنامه فکرآزاد به تاریخ ۲۲ شهریور ۱۳۰۱ خورشیدی غزلی از احمد بهمنیار منتشر شد.

### آثار ادبی

سبک نگشت زافغان و ناله بار ملال  
زابر حادثه در این فضای تار ملال  
در این زمانه پناهی بجز حصار ملال  
کشیده دست قضا سیم خاردار ملال  
سرشته‌اند ز آب و گل دیار ملال  
که زان نهال نچیدیم غیر خار ملال

نشست سیل سرشک از دلم غبار ملال  
فغان که برق امیدی نمی‌کند جستن  
هجوم جیش بلا را دریغ و درد که نیست  
میانه من و سرمنزل سعادت و امن  
نشاط و خرمی از ما مجو که طینت ما  
بسی نهال نشان‌دیم در زمین امل

رضای دوست چو دیدیم در ملالت      به اشتیاق تمودیم اختیار ملال  
چکامه طرب انگیز ناید از طبعی      چو طبع دهقان پرورده کنار ملال  
(احمد دهقان)



۲۸۹

آینه پژوهش | ۲۰۸  
سال ۳۵ | شماره ۴  
مهر و آبان ۱۴۰۳

### رباعی «شیوا»

در اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم خورشیدی چند شاعر تخلص «شیوا» را اختیار کرده بودند. یکی از آن‌ها محمود تندری متخلص به «شیوا» و ملقب به صمصام السلطان فرزند احمد (عماد دیوان) که در سال ۱۲۶۴ خورشیدی در قم متولد و در سال ۱۳۲۱ خورشیدی در همین شهر برود حیات گفت. او در سرودن انواع شعر توانا بود در قصیده سرایی از سبک خراسانی و در غزل از شیوهی عراقی پیروی می‌کرد. تندری اولین انجمن ادبی قم را در سال ۱۳۱۶ شمسی تأسیس کرد و در پیشرفت شاعران شهر خود کوشید.

دیگر شاعری که این تخلص را اختیار کرده، حسن فضائلی (شیدا) که در اواخر قرن ۱۳ به دنیا آمده بود و در دهه بیست خورشیدی اشعار او در مجلاتی نظیر نامه کانون شعرا (این مجله بین سال‌های ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۹ خورشیدی منتشر می‌شد) و اخگر منتشر شده بود.<sup>۱</sup>

دیگر شاعر این دوره متخلص به شیوا سیدعلی طاهری سده‌ی متخلص به «شیوا» فرزند سید محمد رحیم، عالم فاضل و ادیب شاعر، در قرن چهاردهم هجری بوده است. وی از اعقاب سید صالح قصیر است. در حدود سال ۱۳۲۰ قمری در سید مارین (خمینی شهر فعلی) متولد شد و در اصفهان نزد علمای اصفهان و احتمالاً سید محمد باقر درچه‌ای و عبدالکریم گزی به تحصیل پرداخت. او برای تکمیل تحصیلات خود به عتبات عالیات مشرف شده و در مدرسه حسن خان کربلا و مدرسه شیخ جعفر در نجف سکونت گزیده و به تحصیل ادامه داد. پس از آن به سیاحت پرداخته و در جنوب و شمال کشور به ترویج و تبلیغ دین مشغول بود و در کنار آن به تکمیل معلومات ادبی خود پرداخت و از جمله در مشهد مقدس در مدرسه میرزا جعفر خدمت ادیب نیشابوری، میرزا عبدالجواد، کسب فیض کرده بود.<sup>۲</sup>

به نظر می‌رسد به دلیل حضور سیدعلی طاهری در مشهد و کسب فیض از محضر ادیب نیشابوری و از آنجا که بهمینار نیز جزو حلقه شاگردان ادیب بود، این آشنایی از همانجا آغاز شده و این رباعی نیز از این شاعر باشد.

ما را که ز فتح ترک وجد است و سرور      وز جنبش دیگران به سر باد غرور  
پس خویشتن از بهر چه ماندیم هنوز      در پنجه نیرنگ اجانب مقهور؟  
شیوا

### غزلی از عبدالحسین خان نصرت

مرحوم عبدالحسین نصرت (میرزا عبدالحسین خان منشی باشی) پسر مرحوم میرزا حسن پسر میرزا احمد پسر میرزا حسن فرزند میرزا ابو القاسم مستوفی شمس آبادی متولد سال ۱۲۸۹ قمری است. مرحوم میرزا حسن پدر مرحوم نصرت در سال ۱۲۹۴ قمری از

۱. مجله اخگر، شماره‌های ۱۳، ۲۸، ۴۰، سال‌های ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۸ خورشیدی.

۲. دیوان غزلیات و قصاید سیدعلی طاهری سده‌ی متخلص به شیوا، ۸.



۲۹۱

آینه پژوهش | ۲۰۸  
سال ۳۵ | شماره ۴  
مهر و آبان ۱۴۰۳

اصفهان به تهران عزیمت و یک سال بعد با سمت امین وظایف مأمور خراسان و چون مدت ماموریتش در مشهد به طول انجامید؛ در ۱۲۹۵ قمری خانواده خود را به مشهد احضار کرد و بدین شرح مرحوم عبدالحسین نصرت در سن هفت سالگی با مادر و برادر بزرگتر از خودش مرحوم میرزا ابوالقاسمخان نشاط و دو خواهرش بنامهای سلطنت خانم و طلعت خانم وارد مشهد شده و جز در سالهایی که در فارس و کرمان و مازندران مأموریت داشته در آن شهر مقدس ساکن بوده است.<sup>۱</sup>

او تحصیلات خود را در مشهد پی گرفت. علم فقه را نزد میرزا حبیب مجتهد شهیدی و علم کلام را از محضر محمدصادق حکمی سبزواری و حکمت را نزد میرزا محمدعلی فاضل و غلامحسین شیخ الاسلام و میرزا محمد خادم باشی فرا گرفت و در فقه و کلام و حکمت و ادبیات به درجه کمال رسید. سپس وارد خدمات دولتی شد و به همراه

۱. دیوان نصرت، ۵.

محمدتقی میرزارکن الدوله، برادر ناصرالدین شاه، به شیراز و پس از آن با سمت رئیس دفتری به همراه محمدتقی میرزا به مشهد رفت.

او در شعر تخلص «نصرت» را برگزیده بود و اشعار او با نام «دیوان نصرت» در سال ۱۳۴۷ خورشیدی منتشر شد.

این غزل در شماره ۳۰ روزنامه فکرازاد به تاریخ ۲۶ مهر ۱۳۰۱ خورشیدی منتشر شد. با بررسی دیوان منتشر شده این شاعر متوجه این نکته شدیم که این غزل در دیوان او درج نشده است.



## ادبیات

### اثر طبع ادیب دانشمند آقای میرزا عبدالحسین خان نصرت

بدین بی دست و پایی کی مرا باشد بر او دستی  
اگر خواهم که بگریزم من از دستش کجا پایی  
به پیش شیخ بدنامم بر میخوارگان خامم  
سرود رود و غوغای حریفان ناله مطرب  
در این راهم میان مسجد و میخانه سرگردان  
اگر خواهی که زنجیر مجانین را بجنبانی  
به شیرین کامی دشمن کنی ابرو ترش با من  
دگر بار از چه نصرت پنجه خود رنجه می خواهی

زیبا افتاده راهگز بود بر آرزو دستی؟  
وگر خواهم که گیرم دامنش از لابه کو دستی؟  
بگیرای ساقی از رحمت از این بی آبرو دستی  
کنون دارم برای گریه در این های وهو دستی  
از آن بینی مرا بر سبجه دستی بر سبجو دستی  
سرت کردم بیفشان بر دو زلف مشکبو دستی  
مرادستی به دل زین درد و از خجلت برو دستی  
چو با آن دست و ساعد پنجه کردن آمو دستی

## منابع

- بهمنیار، احمد (۱۳۸۱). داستان نامه بهمنیاری. تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ریاضی، غلامرضا (۲۵۳۵). جاودانه ایرج میرزا و برگزیده آثارش. تهران: مسعود سعد.
- ضمیمه مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، شماره ۲، سال سوم، مجلس یادبود استاد فقید مرحوم احمد بهمنیار
- طاهری سدهی، سیدعلی (۱۳۳۳). دیوان غزلیات و قصاید. بی.جا. بی.تا.
- مجیدی، عنایت الله (۱۳۵۱). مجموعه مقالات و اشعار استاد بدیع الزمان فروزانفر. با مقدمه دکتر زرین کوب. تهران: کتاب فروشی دهخدا.
- نصرت، عبدالحسین (۱۳۴۷). دیوان اشعار استاد فقید عبدالحسین نصرت (منشی باشی). ناشر: عبدالرضا نصرت، تهران: چاپ سکه.